

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هجدهم، شماره هفتاد و دوم

زمستان ۱۳۹۶

مسئله شناخت تاریخی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۳/۲

سعید موسوی سیانی^۱

محمدعلی رنجبر^۲

بازتابندگی دانش تاریخی، به ویژه از حیث تعیین اقتدار نیروهای اجتماعی در جوامع سنت‌گرا، اعتبارسنجی این حوزه معرفتی را ضروری ساخته است. ابتنای اعتبارسنجی‌های دانش تاریخی، به تصوری معیار از معرفت و منابع توجیه معرفتی از یک سو، و ناتوانی منابع معرفتی مورخان در برآورده کردن این معیارهای اعلامی معرفت از سوی دیگر، زمینه‌ساز پدید آمدن چالش‌های شکاکانه در مورد ارزش معرفتی تاریخ‌پژوهی شده است. از این چالش‌ها که می‌توان آنها را در قالب چالش‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی صورت‌بندی کرد، تحت عنوان مسئله شناخت تاریخی یاد می‌شود. به نظر می‌رسد، هرگونه کوشش برای حل چالش‌های فراروی دانش تاریخی، مستلزم آسیب‌شناسی مسئله شناخت تاریخی از طریق بازشناسی پیش‌فرض‌های پدیدآورنده آن است.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه شیراز؛ محقق همکار در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه:

saeidmoosavi_1369@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز: ranjbar@shirazu.ac.ir

مقاله حاضر که به این موضوع اختصاص دارد، به این یافته رسیده است که ساختار مسئله شناخت تاریخی، همانند دیگر مسائل فلسفی، از الگوی استدلال‌های شکاکانه پیروی می‌کند و به عبارتی دیگر، تحمیل معیارهای معرفتی دیگر قلمروهای شناختی بر زمینه مطالعات تاریخی، عامل شکل‌گیری مسئله شناخت تاریخی است.

کلیدواژگان: شناخت تاریخی، فلسفه علم تاریخ، استدلال شکاکانه، روش‌شناسی

تاریخی، تاریخ‌نگاری.

مقدمه

تجربه زیستن در جهانی که هرگونه ایفای نقش از سوی کارگزاران انسانی، نوعی تلاش در جهت خودانطباقی با الگوهای رفتاری مطلوب در یک سنت تاریخی است، زمینه‌ساز ایفای نقش اثرگذار گزارش‌های تاریخی در ترسیم ارزش‌ها و هنجارهای سنت نزد کاربران گفتمان‌های رقیب در جهان چندفرهنگی امروز می‌شود. زیستن تحت فشار ساختاری چنین خوانش‌های تاریخی از سنت، اهمیت دوچندانی به تولید و توجیه گزارش‌های تاریخی سازگار با عقل عرفی می‌دهد. این مشخصه، به ارزیابی‌های معرفت‌شناسانه از گزارش‌های تاریخی، نقشی بی‌بدیل از حیث ایجاد تعامل معرفتی میان گفتمان‌های رقیب در جوامع انسانی می‌دهد.

در این میان، هریک از اعتبارسنجی‌های صورت‌گرفته تصوری از شناخت و توجیه را معیار قرار داده و بر آن اساس، حکم نمودند که آیا منابع معرفتی مورخان امکان برآورده‌نمودن تصور معیار از شناخت و توجیه را دارد یا خیر. نظریه‌هایی که آنان در همسویی با معیارهای مقبول خود ارائه نمودند، زمینه‌ساز پدیدآمدن تردیدها و سؤال‌هایی پیرامون امکان و اعتبار دانش تاریخی شد. امروزه، این تردیدها و پرسش‌ها را تحت عنوان «مسئله شناخت تاریخی» صورت‌بندی می‌کنند. عنوان دیگری که می‌توان به مسئله

شناخت تاریخی داد، «شکاکیت تاریخی» است. بر اساس شکاکیت تاریخی، فارغ از آنکه مورخان چه مقدار شواهد در دسترس پیرامون گذشته را به کار می‌برند و از این شواهد چگونه استفاده می‌کنند، شناخت تاریخی ممکن نخواهد بود. چنین تأکیدی بر امتناع شناخت تاریخی، فقط دلالت بر پژوهش‌های تاریخی پیشین ندارد؛ بلکه هرگونه امکان شناخت تاریخی در گذشته، حال و آینده را به چالش می‌کشد. این تردیدهای شکاکانه، در واقع، به چالش کشیدن اعتبار و حقیقت مفروضاتی است که هرگونه پژوهش تاریخی را ممکن می‌سازد.^۱ تاریخ نظریه شناخت تاریخی، از یونان باستان تا چرخش زبانی، صحنه بروز و نمود این شکاکیت است.

فیلسوفان یونان باستان، ریاضیات را معیار اعلائی شناخت در نظر می‌گرفتند و به همین جهت، عدم شباهت ساختار دانش ریاضی با پژوهش‌های مورخان را حمل بر امتناع شناخت تاریخی کردند. آغاز قرون جدید، هم‌زمان بود با رشد علوم طبیعی. از این رو، اندیشمندان این دوره، یا حکم به امتناع شناخت تاریخی می‌دادند و یا امکان شناخت تاریخی را منوط به یکسان‌سازی ساختار توجیه گزاره‌های تاریخی با ساختار پژوهش‌های علوم طبیعی می‌دانستند. اگرچه این تصور پوزیتیویستی تا اواخر قرن نوزدهم غلبه داشته، ولی با وجود این، از آغاز قرن هجدهم گروهی از فیلسوفان کوشیدند نظریه شناخت تاریخی را با توجه به قابلیت‌ها و مشخصات پژوهش‌های تاریخی تعریف کنند. ویکو (۱۷۴۴م)،^۲ بنیان‌گذار این جریان بود. در نهایت، از اواخر قرن نوزدهم بود که تحمیل الگوی علوم طبیعی به پژوهش‌های تاریخی، به‌ویژه از سوی ایدئالیست‌های آلمانی، مورد انتقاد گسترده قرار گرفت و بر تاریخ به‌سان صورتی متمایز از شناخت تأکید شد.^۳ در

1. Meiland, Jack W., *Scepticism And Historical Knowledge*, 1965, p. 1-9.

2. Giambattista Vico.

۳. رابین جورج کالینگوود، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه: علی‌اکبر مهدیان، ص ۲۳ - ۲۱۰.

نیمه‌های قرن بیستم و هم‌زمان با چرخش زبانی بود که پست‌مدرنیست‌ها مفروضات بنیادین مورد اعتقاد مورخان را به چالش کشیدند و اعلام نمودند که تاریخ با ادبیات، ارتباط نزدیک‌تری دارد تا با علم. آنان منکر عینیت در تاریخ شدند؛ چراکه در تلقی آنان، تاریخ فاقد موضوع مشخصی است. به عقیده آن‌ها مورخ همواره در جهانی زندانی شده است که در آن می‌اندیشد و اندیشه‌ها و دریافته‌های او، با مقوله‌های زبانی مقید می‌شود که با آن کار می‌کند. در نگاه این اندیشمندان، زبان به واقعیت شکل می‌دهد؛ اما ارجاعی به آن ندارد. از سوی دیگر، متون مورد استناد مورخان، نه تنها ارجاعی به رویدادهای گذشته ندارد، بلکه فاقد معنای مشخص و بدون ابهامی است.^۱

با توجه به این شرایط، هدف از نگارش مقاله پیش رو، طرح مسئله شناخت تاریخی در چارچوب و صورت‌بندی متفاوتی است که نه تنها از پس ایضاح مسئله برآید، بلکه با پرده‌برداری از مفروضاتی که در پس این سؤالات شکاکانه قرار دارد، به آسیب‌شناسی مسئله شناخت تاریخی دست یابد و بدین واسطه، زمینه‌های لازم برای حل یا منحل کردن چالش مزبور فراهم شود. بدین منظور، تلاش می‌شود تا تصویری همه‌جانبه از چالش‌های فراروی دانش تاریخی ترسیم شود. محقق ساختن این مهم، مستلزم اتخاذ راهبردی کارگر است که در ادامه، بدان می‌پردازیم.

چالش‌های شکاکانه، چه در شکل فراگیر آن و چه در شکل موضعی و مقید، برآن‌اند که منابع معرفتی ما امکان تحقق معرفت در تمام حوزه‌ها و یا در حوزه‌ای خاص را فراهم نمی‌کند. فرض ما بر آن است که مسئله شناخت تاریخی نیز از این مشخصه مستثنا نیست و تردیدها پیرامون اعتبار دانش تاریخی، از ساختاری مشابه با ساختار سایر دعاوی شکاکانه پیروی می‌کند. به همین جهت، ارائه تصویری از الگوی دعاوی شکاکانه، کمک شایانی در

۱. گئورگ ایگرس، تاریخ‌نگاری در سده بیستم، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، ص ۱۰ - ۱۳؛ سی‌بی‌ین مکالا، بنیادهای علم تاریخ، ترجمه: احمد گل محمدی، ص ۱۹.

فهم و طرح مسئله شناخت تاریخی و به تبع آن، دستیابی به زمینه‌های مفروض جهت معقول جلوه نمودن این مسئله می‌نماید. این رهیافت در طرح مسئله دانش تاریخی، زمانی کارگر خواهد بود که بپذیریم هرگونه پاسخ به مسائل شکاکانه، از طریق به پرسش کشیدن مفروضات و روش‌هایی صورت می‌گیرد که شکاک در طرح دعوی خود بدان توسل جسته است. به بیان ریچارد رورتی (۲۰۰۷م):^۱

مسئله فلسفی، محصول اتخاذ ناآگاهانه پیش‌فرض‌هایی است که در واژگان رخنه کرده و در آن نهادینه شده است؛ همان واژگانی که مسئله در قالب آن بیان می‌شود. از این رو، پیش از جدی گرفتن خود مسئله، باید از پیش‌فرض‌های آن پرسید.^۲

محقق نمودن این راهبرد، مستلزم برداشتن دو گام مهم است: نخست، بایست تصویری از الگوی استدلال‌های شکاکانه ارائه شود. هدف، آن است که به هنگام طرح مسئله شناخت تاریخی، الگوی استدلال‌های شکاکانه را که موجبات صحیح و معقول جلوه نمودن چالش شکاک می‌شود، بازشناسیم؛ تا بدین واسطه، زمینه لازم جهت فهم و حل یا منحل کردن چالش‌های مزبور فراهم شود. سپس، ضمن ارائه تعریفی از دانش تاریخی و مفروضاتی که امکان چنین شناختی را فراهم نموده، به سراغ چالش‌های پیش روی دانش تاریخی که هریک معطوف به یکی از ارکان دانش تاریخی است، می‌رویم؛ چالش‌هایی که معطوف به پرسش کشیدن تصور فهم متعارف از ماهیت دانش تاریخی است.

1. Richard Rorty.

۲. ریچارد رورتی، فلسفه و آیین طبیعت، ترجمه: مرتضی نوری، ص ۳۹ - ۴۰.

ساختار استدلال شکاکانه

استدلال‌های شکاکانه، عموماً شکل درخواست توجیه برای دعاوی معرفتی را می‌گیرد. شکاک، بدین منظور از اطلاعاتی که پیرامون راه‌های به‌دست‌آوردن، آزمودن، به‌خاطر سپردن و مستدل کردن باورهایمان وجود دارد، استفاده می‌برد و سپس، می‌کوشد ضمن ارائه دلایلی، عدم کفایت توجیه پیشنهادی مدعی شناخت را به کرسی بنشاند؛^۱ به بیانی دقیق‌تر، استدلال‌های شکاکانه با نشان دادن شکاف منطقی میان توجیه ما برای گزاره‌ای و صدق آن گزاره، اهداف خود را پیش می‌برند؛ یعنی شکاک می‌کوشد ما را متقاعد سازد که توجیه مدعی شناخت برای صدق گزاره‌ای، با کاذب بودن آن سازگار است. روش او، این است که پرسش‌هایی درباره قابل اعتماد بودن یا موجوبیت صدق منابع شناختی ما مطرح کند. در واقع، آنان این سؤال را مطرح می‌کنند: چه دلیل قانع‌کننده‌ای در اختیار داریم تا بر آن اساس، منابع توجیه معرفتی مورد استفاده مدعی شناخت در تحصیل صدق و اجتناب از خطا را قابل اعتماد و معتبر تلقی نماییم؟^۲

آنچه این سؤال شکاک را بنیان‌برانداز می‌کند، ساختاری است که او پیش‌تر بر اساس تصورات مدعیان شناخت از معیار اعلای شناخت و توجیه طراحی می‌کند؛ به بیانی دقیق‌تر، هر شکاکی با تصویری که ما از ماهیت شناخت، مؤلفه‌های آن و امکانات شناختی داریم، شروع می‌کند. سپس، محدودیت امکانات شناختی ما او را بر آن می‌دارد که تحقق تصور معیار از شناخت از طریق امکانات مزبور غیرممکن است؛ به عبارت دیگر، اگر بپذیریم که معرفت عبارت از باور صادق موجه است و همچنین، تصویری از دامنه و محدودیت‌های منابع توجیه معرفتی را معیار قرار دهیم، آنگاه در نگاه شکاک، منابع توجیه

۱. گری لینگ، اسکات استرجن و ام‌جی مارتین، معرفت‌شناسی، ترجمه: امیر مازیار، ص ۲۴ - ۲۶.

۲. پل موزر، مولدر و ترو، درآمدی موضوعی بر معرفت‌شناسی معاصر، ترجمه: رحمت‌الله رضایی،

معرفتی مزبور، امکان احراز صدق باورهای مورد نظر ما - در این مورد، گزارش‌های تاریخی - را برآورده نمی‌سازد. موضوع مهم در مورد تصور شکاک پیرامون مؤلفه توجیه معرفتی، آن است که وی حدّ نصاب لازمی برای توجیه همچون: تردیدناپذیری، یقین و تجدیدناپذیری را در نظر می‌گیرد و آنگاه ضمن بیان ناتوانی منابع توجیه معرفتی ما در برآورده کردن چنین مشخصاتی، حکم به امتناع شناخت تاریخی می‌دهد. بر این اساس، ساختار استدلال شکاک را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:

۱. در معرفت به گزاره‌ای مانند p گزاره p باید دارای توجیهی در مرتبه k باشد؛

۲. گزاره p نمی‌تواند دارای توجیه در مرتبه k باشد؛

۳. در نتیجه، هرگز نمی‌توان به گزاره p معرفت پیدا کرد.^۱

چالش‌های ناظر بر ارکان دانش تاریخی

اگر «مسئله شناخت تاریخی» دلالت بر چالش‌های شکاکانه‌ای بنماید که پیرامون ارکان دانش تاریخی شکل می‌گیرد، در آن صورت، بازشناسی این ارکان و چالش‌های ناظر بر آن، نقشی مهم در گره‌گشایی و ایضاح مسئله مزبور خواهد داشت. به نظر می‌رسد، تعریف دانش تاریخی، مناسب‌ترین روش برای بازشناسی ارکان دانش تاریخی و چالش‌های فراروی آن باشد. از آن جهت که تعریف میلند^۲ (۱۹۳۴-۱۹۹۸م) جامع‌تر از سایر تعاریف است، تحلیل مفهومی او از دانش تاریخی را مبنای بازشناسی ارکان دانش تاریخی و به تبع آن، چالش‌های شکاکانه فراروی هر یک از این ارکان قرار می‌دهیم. در نگاه او، به شناختی که ما انسان‌ها از کنش‌ها و اعمال انسان‌های گذشته بر اساس شواهد موجود در زمان

۱. ریچارد فیورتن، معرفت‌شناسی، ترجمه: جلال پیکانی، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ منصور شمس، آشنایی با معرفت‌شناسی، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.

2. jack W Meiland.

حال به دست می‌آوریم، عنوان «شناخت تاریخی» اطلاق می‌شود.^۱ در این تعریف، از شناخت تاریخی می‌توان سه رکن را بازشناخت: ۱. کنش‌ها و اعمال گذشته؛ ۲. مورخ به‌مثابه فاعل شناسا؛ ۳. شواهد. شناخت تاریخی در این تعریف، محصول کنش و واکنش سه رکن مزبور است.

با استناد به تعریف میلند و همچنین تأکید بر آنکه هریک از چالش‌های شکاکانه‌ای که موجد مسئله شناخت تاریخی‌اند، ناظر بر ارکان دانش تاریخی است، می‌توانیم چالش‌های شکاکانه ناظر بر دانش تاریخی را چنین صورت‌بندی کرد. بر این اساس، به پرسش‌های شکاکانه‌ای که اصل وجود جهان خارج را - که ظرف بروز و ظهور رویدادهاست - و همچنین، تحقق کنش‌های انسانی در گذشته، به‌مثابه متعلق شناسایی تاریخی و رکن نخست دانش تاریخی را به چالش می‌کشند، عنوان «چالش‌های هستی‌شناسانه» اطلاق می‌شود. چالش‌های معرفت‌شناسانه، دلالت بر به پرسش‌کشیدن توانایی‌های معرفتی مورخان، به‌مثابه فاعل شناسای تاریخی و رکن دوم دانش تاریخی، در بازنمایی حقیقی رویدادهای گذشته دارد. منظور از چالش‌های روش‌شناسانه، تردید در توانایی شواهد و ابزارهای در دسترس مورخان، به‌مثابه رکن سوم دانش تاریخی، از حیث بازنمایی حقیقی گذشته دارد. در ادامه، به تفصیل هریک از این چالش‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. چالش‌های هستی‌شناسانه

هستی‌شناسی^۲ برآمده از فهم متعارف، بر این دلالت دارد که جهان، متشکل از اشیایی با مشخصات گوناگونی است که میان خود نسبت‌هایی برقرار کرده‌اند.^۳ باور مورخان به

1. Meiland, Jack W., *historical knowledge*, p. 414.

۲. در تعریف لاندسمان، هستی‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه است که درباره انواعی از اشیای بالفعل موجود پژوهش می‌کند. البته پل فولکیه، در تعریفی ارسطویی، هستی‌شناسی را «علم به وجود از آن جهت که وجود است و علم به اصول مقومه و علل آن» می‌داند. در این مورد، ن.ک: پل فولکیه، *هستی‌شناسی* (بحث وجود)، ترجمه: یحیی مهدوی، ص ۵.

۳. چارلز لاندسمان، *درآمدی بر معرفت‌شناسی*، ترجمه: مهدی مطهری، ص ۱۸ - ۲۶.

تحقق کنش‌ها و رویدادهای گذشته نیز گزاره‌ای هستی‌شناسانه است که فرض را بر وجود جهانی واقعی گذاشته است.^۱ حال، پرسشی که شکاک فراروی مورخان می‌نهد، آن است که چگونه از وجود جهان خارج از ذهن آگاهی یافته‌اند؟

در تلقی فهم متعارف که غالباً منبع اخذ باورداشت‌های مورخان است، این اندام‌های حسی ماست که امکان چنین آگاهی را فراهم می‌کند. ما از طریق حواس خود، از اجسام و اشیا و اوصاف و نسبت‌های آن‌ها در جهان آگاه می‌شویم. از این‌رو، آگاهی حسی بنیاد شناخت و احکام ما از هر آن چیزی است که در جهان وجود دارد. مشخصه دیگر هستی‌شناسی برآمده از فهم متعارف، تأکید بر عینی و مستقل از ادراک بودن این رویدادها و پدیده‌هاست؛ یعنی رویدادها و کنش‌های انسانی، در گذشته به شخص واریسی‌کننده آن‌ها (مورخان) هیچ وابستگی ندارد و حتی اگر هیچ‌کسی وجود نداشته باشد تا پدیده‌های مزبور را بررسی کند، باز هم وجود خواهند داشت؛ به بیانی خلاصه‌تر، مورخان در جهانی زندگی می‌کنند که بیشتر آن را نساخته‌اند. جهان مورد بحث مورخ، پیش‌تر وجود داشت و او به واسطه آگاهی حسی از بخش‌هایی از آنچه هنوز وجود دارد، آگاهی می‌یابد.^۲ اکنون چالش اساسی مقابل این تصور فهم متعارف، آن است که آیا ادراکات حسی، منبع توجیه معرفتی قابل اعتمادی در توجیه انگاره‌های هستی‌شناسانه دانش تاریخی است؟

در بیان بالا، تنها به واسطه ادراکات حسی خود است که حکم به وجود مستمر جهانی بیرون از ذهن خویش می‌کنیم. در مقابل، شکاک استدلال می‌کند که اگر تنها به ادراک حسی خود دسترسی بی‌واسطه داریم و نمی‌توانیم بیرون از ادراکات خود ایستاده و شاهد بازنمایی جهان توسط این ادراکات باشیم، در آن صورت، دیگر دلیلی برای وجود جهانی خارج از این ادراکات نخواهیم داشت؛ به بیانی دیگر، شکاک، تنها زمانی می‌تواند به صورت معقول باور ما به وجود جهان خارج را به چالش بکشد که اعتبار ادراک حسی،

1. Murphey, Murray G, *Philosophical Foundations of Historical Knowledge*, p. xi.

۲. چارلز لاندسمان، درآمدی بر معرفت‌شناسی، ترجمه: مهدی مطهری، ص ۱۸ - ۲۶.

به‌مثابه مهم‌ترین منبع توجیه معرفتی ما در معرفت به جهان خارج را زیر سایه تردید ببرد. این در واقع، بی‌اثر شدن یکی از مهم‌ترین امکانات ما در معرفت به جهان خارج است. واکاوی چالش بالا، پرده از طرحی برمی‌دارد که پیش‌تر تحت عنوان ساختار استدلال شکاکانه ترسیم نمودیم. بر این اساس، شکاک، واقعیت خارج از ذهن را به عنوان چیزی که تنها از طریق مشاهده به اثبات آن نایل می‌شویم، تعریف می‌کند. سپس، تصویری خاص از توجیه را مبنا قرار می‌دهد که بر اساس آن، خطاناپذیری و یقین روان‌شناختی، مؤلفه‌های ضروری یک توجیه معرفتی آرمانی است. شکاک، آنگاه می‌کوشد با متعهد نمودن ما به صدق نظریه رئالیسم باز نمودی که پاسخی به پرسش از ماهیت ادراک و امکانات و محدودیت‌های فراروی آن است، دامی را طراحی کند که امکان رهایی از آن قابل تصور نیست؛ زیرا با پذیرفتن تصور معیار او از روش حصول معرفت به جهان خارج و همچنین مؤلفه‌های سخت‌گیرانه‌ای که در مورد توجیه معرفتی وضع نموده است، باید منابع توجیه معرفتی را در اختیار داشته باشیم که امکان برآورده کردن شرایط یادشده را داشته باشد؛ ولی تعهد به مفروضه او، مبنی بر اینکه تنها راه علم به وجود جهان خارج، ادراک آن است، از یک‌سو، و پذیرش تلقی باز نمودی از ماهیت ادراک، از سوی دیگر، ناسازگاری است که امکان مورد نظر را فراهم نمی‌کند.

پذیرش اصل واقعیت‌داشتن گذشته، دومین انگاره هستی‌شناسانه است که امکان دانش تاریخی را برای مورخان و سایر کاربران فهم متعارف متصور می‌سازد؛^۱ زیرا بنا بر یک تعریف، کنش‌های فردی و اجتماعی انسان در گذشته متعلق شناخت تاریخی است.^۲ اهمیت این مفروضه در قوام دانش تاریخی شکاکان را به طرح تردیدهایی در احراز صدق

۱. لئون پومپا، *فلسفه تاریخ*، چاپ شده در: *نگرش‌های نوین در فلسفه*، ج ۲، ترجمه: مسعود صادقی، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

۲. رابین جورج کالینگوود، *مفهوم کلی تاریخ*، ص ۱۴ - ۱۷؛ ابوالفضل رضوی، *فلسفه انتقادی تاریخ*، ص ۱۲۱.

آن برمی‌انگیزد؛ به بیانی دقیق‌تر، ورای تجربه و غیرقابل دسترسی مستقیم بودن این متعلق شناسایی دانش تاریخی،^۱ فیلسوفی همچون برتراند راسل^۲ (۱۹۷۲-۱۸۷۲م) را به طرح چالشی نوین برانگیخت. راسل، پرسشی شکاکانه در مورد اصل وجود گذشته‌ای واقعی به مثابه متعلق شناخت تاریخی مطرح کرد. او اظهار داشت که به لحاظ منطقی، ممکن است جهان پنج دقیقه پیش به وجود آمده باشد؛ آن هم به گونه‌ای که شبکه‌ای از خاطرات که در ظاهر توصیف‌کننده امری واقعی در گذشته‌اند، در ذهن جمعیت‌های انسانی این جهان جای گیر شده باشد. این طرح مشکل راسل، می‌تواند بنیاد معرفت تاریخی ما را تهدید کند. وی استدلالش را چنین مطرح کرد:

وقوع تمامی معتقدات ناشی از حافظه، در حال حاضر است؛ نه در زمان گذشته که مرجع آن محسوب می‌گردد. وقوع اصل حادثه‌ای که مورد تذکر واقع می‌شود یا حتی وجود خود زمان گذشته که ظرف وقوع آن حادثه است، از لحاظ تقوم وجود اعتقاد ناشی از حافظه، ضرورت عقلانی ندارد؛ زیرا فرض اینکه عالم پنج دقیقه قبل، ناگهان به همین حالی که هست، به وجود آمده و ساکنان آن، یک گذشته بالکل موهومی را به خاطر می‌آورند، عقلاً محال و ممتنع نیست. میان امور و حوادث در ازمنه مختلف، هیچ‌گونه علاقه و رابطه عقلی ضروری وجود ندارد. پس، هیچ امری که در حال حاضر یا در آینده واقع می‌گردد، نافی این فرض نیست که عالم پنج دقیقه پیش به وجود آمده است. لذا واقعاتی که علم به گذشته می‌نامیم، عقلاً مستقل و منفک از گذشته هستند و می‌توان آن‌ها را به مضامین قبلیه و حالیه ذهن که نظراً ممکن است به همین نحو بوده باشند، بدون

1. Jack W. Meiland, *historical knowledge*, p. 414- 416.

2. Bertrand Russell.

اینکه زمان گذشته‌ای هرگز وجود داشته باشد، تحلیل نمود.^۱

از این استدلال راسل، چنین برمی‌آید که معرفت مفروض ما از گذشته را باید به گزاره‌هایی درباره محتویات کنونی ذهن برگرداند؛ زیرا وی قائل بود که از راه ادراک حسی، از واقعیتی آگاه می‌شویم که گزاره‌های درباره زمان حال را صادق می‌کند؛ درحالی که نسبت به گذشته، چنین امکانی را در اختیار نداریم.^۲ نکته شایان توجه در استدلال راسل، آن است که او چشم خود را بر چالش‌های فراروی اصل واقعیت‌داشتن جهان خارج از ذهن می‌بندد و با فرض در اختیارداشتن منبع توجیه معرفتی، که امکان احراز صدق باور مزبور را فراهم می‌کند، به طراحی استدلال خود می‌پردازد. در همین راستا، او برای باور ما به واقعیت‌داشتن گذشته، درخواست توجیه و استدلالی البته با شرط خطاناپذیری می‌کند؛ به تعبیری دیگر، پذیرش واقعیت‌داشتن گذشته‌ای را که مطابق توصیف‌های مورخان است، مشروط به برآورده کردن تصور آرمانی و خطاناپذیر خود از مؤلفه توجیه می‌کند. به همین جهت، باید گفت این استدلال او، از همان ساختاری پیروی می‌کند که پیش‌تر از طریق ترسیم الگوی استدلال شکاکانه بیان نمودیم.

سومین مفروضه فهم متعارف که امکان شناخت تاریخی را متصور و قابل دستیابی می‌سازد، پذیرش وجود انسان‌های دیگری است که به‌مانند ما از ذهن و حالات ذهنی برخوردارند.^۳ ما انسان‌ها به طور معمول، با مشاهده رفتار یک موجود از جمله افعال گفتاری‌اش، حکم به اندیشنده‌بودن و آگاه‌بودن وی می‌کنیم. از ناله‌کردن او، درد را و از خنده‌کردنش، شادی را استنباط می‌کنیم. همچنین، از تعاملات پیچیده وی با محیط امیال، باورها و قصدهایی از برای او استنتاج می‌کنیم؛ اما سؤال شکاک این است که چنین استنباط‌هایی، چگونه توجیه می‌شوند؟

۱. برتراند راسل، تحلیل ذهن، ترجمه منوچهر بزرگمهر، ص ۱۸۳-۱۸۴.

۲. لئون یومپا، فلسفه تاریخ، ص ۲۰۱.

3. Murray G, Murphey, {op.cit}, p. xi.

لازمه استنباط وقوع حالت ذهنی معینی از وقوع رفتارهای معین، مفروض گرفتن ارتباط خاصی میان آنهاست؛ ارتباطی که به این شکل مطرح می‌شود: «هرگاه موجودی رفتاری از نوع B از خود بروز داد، آنگاه حالت ذهنی S اتفاق افتاده است.» چالشی که شکاک طرح می‌کند، آن است که چنین تعمیمی، توجیه‌پذیر نیست؛ زیرا از آنجا که حالات ذهن سایر انسان‌ها، بر سایرین پوشیده است و فقط خود شخص مفروض بدان دسترسی دارد، ما صرفاً امکان احراز صدق مقدمه گزاره شرطی بالا را داریم. در تلقی شکاک، ما تنها می‌توانیم پیوستگی مزبور میان رفتارها و حالات ذهنی خودمان را تصدیق کنیم؛ اما در مورد سایر موجودات، چنین امکانی در اختیار ما نیست. شاید بگوییم به هنگام وقوع حالت ذهنی خاصی، رفتارهای معینی از ما سر می‌زند و از آن جهت که سایر انسان‌ها مشابه ما هستند، پس به هنگام وقوع رفتاری مشابه رفتار ما از سوی آنها، حکم به اندیشیده‌بودن آنان، حکمی صادق است. این شیوه استنتاج، شیوه تمثیلی است که از کمترین حد اعتبار در نزد شکاک برخوردار است؛ زیرا از مشاهده یک مصداق، قاعده‌ای کلی جهت پوشش سایر مصداق‌ها ارائه داده‌ایم.^۱

تصدیق چالشی که شکاک در اینجا مطرح می‌کند، مشروط به تعهد معرفتی ما به دو مفروضه‌ای است که در پشت استدلال او قرار دارد؛ نخست آنکه باور مورخان به وجود انسان‌هایی که برخوردار از اذهانی مشابه او هستند، نیازمند ارائه توجیه درخور است. دوم آنکه این توجیه، باید از سنخ توجیهی باشد که برای برخورداری از حالات ذهنی خود ارائه می‌دهیم؛ به تعبیری دقیق‌تر، شکاک، تنها راه احراز صدق باور مورخان به وجود انسان‌های دیگر برخوردار از حالات ذهنی را، ادراک و تجربه مستقیم این حالت‌های ذهنی قرار داده است. در اینجا نیز شکاک به‌مانند سایر استدلال‌های شکاکانه شرایط سخت‌گیرانه‌ای از برای معرفت و توجیه وضع می‌کند تا هرگونه شناخت به وجود انسان‌هایی برخوردار از

۱. پاول چرچلند، ماده و آگاهی، ترجمه: امیر غلامی، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

اذهانی مشابه ما را زیر سایه تردید ببرد؛ شرایطی که صرفاً در زمینه معرفتی متفاوت از زمینه معرفتی مورد بحث ما، کاربرست دارند. اکنون ساختار استدلال شکاک را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: تصدیق برخورداری موجودی از ذهن، مستلزم کاربرست همان شیوه‌ای است که در شناخت از اذهان خود به کار می‌بریم. حال از آن جهت که ما از طریق درون‌بینی به محتویات اذهان خود آگاهی می‌یابیم، محدودیت‌های مترتب بر درون‌بینی به مثابه یکی از منابع توجیه معرفتی، امکان یک چنین آگاهی به اذهان سایرین و تصدیق برخورداری آن‌ها از ذهن را فراهم نمی‌کند.

۲. چالش‌های معرفت‌شناسانه

همچنان که پیش‌تر بیان شد، تردیدهایی که شکاک پیرامون توانایی فاعل شناسا در شناخت کنش‌های انسانی گذشتگان طرح می‌کند، در اعتبار این مقاله، «چالش‌های معرفت‌شناسانه» نامیده می‌شود. بازشناسی ساختار استدلال‌های این دست از چالش‌های معرفتی، وظیفه‌ای است که در ادامه پی می‌گیریم.

همان‌طور که موری مورفی^۱ (۱۹۶۱م) تأکید می‌نماید، پذیرش آنکه یک شخص (در اینجا، یعنی مورخ) می‌تواند اندیشه‌های سایر اشخاص، یعنی کارگزاران انسانی مورد مطالعه مورخ را بفهمد، مفروضه‌ای ضروری برای امکان دانش تاریخی است. شکاک، ضمن درک اهمیت این مفروضه می‌پرسد که اگر تصور ما از کنش رفتار مبتنی بر فهم و قصد باشد، آنگاه آیا ابزارهای معرفتی ما توانایی لازم برای توجیه توصیف‌ها و تبیین‌های مورخان از کنش‌های آدمیان را دارند؟ این شکاکیت، حتی در مورد آگاهی و شناخت ما از محتویات اذهان انسان‌های پیرامونمان مطرح می‌شود. به تعبیر تامس نایگل^۲ (۱۹۳۷م): ما تنها بدن‌های موجودات و انسان‌ها را مشاهده می‌کنیم، آنچه را انجام می‌دهند، می‌بینیم،

1. Murray G, Murphey.

2. Thomas Nagel.

به گفته‌هایشان گوش فرا می‌دهیم و پاسخ‌هایشان به محیط را می‌نگریم؛ لیکن هیچ‌یک از اینها، دسترسی مستقیم به افکار، احساسات و تجربیات انسان‌ها را در اختیار ما نمی‌گذارد.^۱ در پژوهش‌های تاریخی نیز گواهان و شاهدان که روایت‌کننده کنش‌های فردی و جمعی برای مورخان هستند، تنها امکان مشاهده ساختار بیرونی رفتارهای کارگزاران تاریخی را دارند. شاهدان، تنها جلوه‌های بیرونی رفتار کارگزاران، آنچه را گفته و یا آن دسته از شرایط محیطی که آنان را جلب کرده، مشاهده کرده‌اند؛ ولی هیچ‌یک از این تجارب، امکان دسترسی مستقیم به حالات ذهنی کارگزاران را فراهم نمی‌نماید.

از استدلال بالا، چنین برمی‌آید که تردید شکاک در مورد امکان شناخت مورخ از انگیزه‌های تعیین‌بخش کنش کارگزاران، منوط به پذیرش و تعهد ما به نوع خاصی از هستی‌شناسی پدیده‌های انسانی است؛ آنچه که امروزه به عنوان «ذره‌گرایی»^۲ شناخته می‌شود؛ به بیانی دیگر، این ایراد زمانی معقول می‌نماید که بر اساس ایده ذره‌گرایان، هر انسان یک خویشتن یا خود کاملاً متمایز از دیگر خویشتن‌ها و خودها باشد؛ زیرا در این صورت، هر فرد، تنها می‌تواند به حالات منحصر به فرد آگاهی خود وقوف داشته باشد.^۳ شکاک، در این چالشی که در مقابل امکان دانش تاریخی طرح نموده، تصور خاصی از توجیه و معرفت را معیار قرار داده است. گویا تصور معیار شکاک از شناخت در اینجا، آشنایی مستقیم و بی‌واسطه از متعلق شناخت است. معیار قراردادن این تصور، مورخ را ملزم می‌سازد که جهت شناخت کارگزاران تاریخی مورد مطالعه‌اش، واجد تجربیات یکسانی با آنان باشد. شکاک پس از آنکه با مبنا قراردادن تصویری معیار از شناخت و یک انگاره هستی‌شناسانه، مقدمات الگوی استدلال شکاکانه خود را فراهم کرد، با یادآوری

1. Nagel, Thomas, *What does it all mean?*, p. 19-21.

2. Atomism.

۳. برایان فی، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه: خشایار دیهیمی، ص ۵۸ - ۵۹.

محدودیت امکانات شناختی مورخان، طرح خود را کامل می‌نماید. در تلقی معیار شکاک از منابع توجیه معرفتی مورخان، از تجربه جلوه‌های بیرونی رفتار دیگران نمی‌توان برای اثبات حالات ذهنی آنان سود جست. این چالش، سعی دارد امکان معرفت به محتویات اذهان سایرین را به نوعی خاص از شواهد و قراین وابسته سازد.^۱ بر این اساس، تنها تجربه مستقیم حالات ذهنی کارگزاران تاریخی است که می‌تواند توجیه مناسب و تردیدناپذیری جهت احراز صدق باور ناظر بر آن حالات ذهنی باشد.

به چالش کشیدن اعتبار مفروضه فهم متعارف مبنی بر آنکه اعضای یک فرهنگ می‌توانند اعضای سایر فرهنگ‌ها را که شامل وضعیت نیکان فرهنگی خودشان نیز می‌شود، درک کنند. دیگر چالش معرفت‌شناسانه، پیش روی دانش تاریخی است.^۲ پاسخ به چرایی اهمیت این مسئله و چگونگی زیر سایه تردید رفتن این مفروضه برآمده از فهم متعارف مورخان را در ادامه پی می‌گیریم.

در پاسخ به سؤال نخست، باید گفت: آگاهی از سرشت چندفرهنگی جهان معاصر و گذشته، موجب اهمیت پاسخ به این پرسش می‌شود که چرا شناخت کارگزاران جوامع انسانی و فرهنگ‌هایی که با جامعه و فرهنگ مورخ متفاوت‌اند، ضروری است؛ زیرا اگر برخلاف اتمیست‌ها^۳ بپذیریم که ما موجوداتی اجتماعی هستیم که جدا از بافت اجتماع درک نمی‌شویم، آنگاه فهم افراد، مستلزم فهم جامعه‌ای است که آنان بخشی از آن هستند.

۱. منصور شمس، *آشنایی با معرفت‌شناسی*، ص ۲۵۲.

2. Murray G, Murphey, {op.cit}, p. x.

۳. اتمیست‌ها یا قائلان به هستی‌شناسی فردگرا، در تقابل دوگانه بین عاملیت و ساختار و یا اصالت فرد و جامعه، اولویت و اهمیت را به فرد و عاملیت می‌دهند و ساختارهای اجتماعی و جامعه را همچون نتیجه مجموعه کنش‌های فردی انسان‌ها تلقی می‌کنند.

پاسخ سؤال دوم، آن است که شکاک به‌مانند سایر چالش‌های فراروی دانش تاریخی، از الگوی استدلال شکاکانه پیروی می‌کند. در توضیح باید گفت: اگر فرض را بر آن بگذاریم که ما موجوداتی فرهنگی و اجتماعی هستیم و جدا از بافت فرهنگی و اجتماعی خود درک نمی‌شویم، آنگاه فهم مورخ از کارگزاران انسانی مورد مطالعه خود، مستلزم فهم جامعه‌ای است که کارگزاران مورد نظر در آن اجتماعی شده‌اند. حال، اگر همچون مسئله اذهان دیگر، شناخت به‌مثابه آشنایی مستقیم را معیار قرار دهیم، آنگاه برخورداری از هویت اجتماعی یکسان امکان پُر کردن شکاف معرفت‌شناسانه متصور برای اتمیست‌ها و عبور از مسئله اذهان دیگر را ممکن می‌سازد؛ به بیانی روشن‌تر، اگر بافت فرهنگی فاعل شناسا و متعلق شناسایی، یکسان باشد و هر دو، فرآیند جامعه‌پذیری مشابه‌ای را طی کرده باشند، آنگاه امکان فهم و درک معانی و منویات کارگزاران انسانی مورد مطالعه مورخان امری ممکن خواهد بود. در این شرایط، شکاک، رهیافتی دیگر جهت تردید در توانایی‌های معرفتی مورخ در شناخت متعلق شناسایی‌اش تدارک می‌بیند. او بدین منظور، مورخ را متوجه جهان چندفرهنگی می‌سازد. بر اساس استدلال او، جامعه شخصیت مورخ و کنشگران مورد مطالعه‌اش را به‌گونه‌ای شکل داده است که قابلیت زندگی بر مبنای امکانات و محدودیت‌های آن جامعه را بیابد؛ به‌طوری‌که مورخ هرگز نمی‌تواند خود را از تأثیر جامعه و فرهنگی که در آن اجتماعی شده است، رهایی بخشد. همان‌طور که شکاک تأکید می‌نماید، چنانچه میان فرهنگ‌ها تباین هویتی بارزی وجود داشته باشد و همچنین، شناخت دیگری مستلزم آشنایی بی‌واسطه با تجارب آنان و یا داشتن تجربیات مشترک باشد، در آن صورت، امکان شناخت کارگزاران انسانی که در جامعه و فرهنگی متفاوت از مورخان زیسته‌اند، بعید به نظر می‌رسد؛ به زبانی دقیق‌تر، پذیرش جهان چندفرهنگی، مورخ را با مشکل ترجمه از زبان یک فرهنگ به زبانی کاملاً متفاوت مواجه خواهد کرد.

این مشکل، بدین می‌انجامد که ما امکان فهم کارگزاران انسانی‌ای را که در جامعه‌ای متفاوت از ما می‌زیند، نخواهیم داشت.^۱ الگوی استدلال شکاکانه، بدین شکل است که شکاکان در مورد امکان شناخت تاریخی ضمن پذیرش آموزه کل‌گرایی،^۲ بر جهان چندفرهنگی و تباین ذاتی میان فرهنگ‌ها تأکید می‌نمایند و سپس، با معیار قراردادن تصور خود از معرفت به‌مثابه داشتن تجارب مشابه با متعلق شناسایی و همچنین، اصرار بر ناتوانی امکانات شناختی و منابع توجیه معرفتی مورخان در گذر از محدودیت‌های که جامعه‌شان جهت فهم جوامع دیگر قرار داده است، بر امتناع شناخت تاریخی از فرهنگ‌هایی که متفاوت از فرهنگ مورخان است، حکم می‌دهند؛ به بیانی روشن‌تر، اگر شناخت کنشگران مستلزم آشنایی بی‌واسطه با تجارب آنان باشد و چنین تجربه‌ای نیز تنها از طریق عضویت در جوامع و گروه‌های همانند به دست می‌آید، در آن صورت، نپذیرفتن سرشتی مشترک برای بشریت و تأکید بر غرابت فرهنگی جامعه‌های بیگانه، به چیزی جز ناتوانی مورخان در فهم و تفسیر آنچه کارگزاران مورد مطالعه‌شان می‌اندیشند و انجام می‌دهند، منتهی نمی‌شود.

سومین چالش معرفت‌شناسانه فراروی دانش تاریخی، به پرسش کشیدن این باور فهم متعارف است که مورخان بی‌طرفانه و به دور از تأثیر جهان‌بینی خود، به بازنمایی از کنش‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها می‌پردازند. در استدلال شکاک، از آنجا که مورخان گذشته را در پرتو علایق و با توسل به مفاهیم و باورهای برگرفته شده از فرهنگ خود توصیف می‌کنند، گزارش‌های آنان از گذشته را نمی‌توان ارزشمند تلقی کرد. این تردید شکاک، مسبوق به تصویری از منطق تفکر تاریخی است. بر اساس این تصور، مورخ تحت تأثیر احساسات و تصویری که نظام باورش از امور ارزشمند و مهم ارائه داده است، به طرح

۱. راجر تریگ، *فهم علم اجتماعی*، ترجمه: شهناز مسمی‌پرست، ص ۱۰۱ - ۱۲۶.

2. Holism.

مسئله‌ای تاریخی می‌پردازد. مورخ به‌مانند شاهدان رویدادها، از میان انبوه شواهد موجود دست به گزینش می‌زند؛ گزینشی که در تناسب با ساختار فکری و فرهنگی مورخان و مسائل آنها، زمینه‌ساز روایت و تفسیری خاص از رویدادهای گذشته می‌شود. مورخان این برداشت خود از گذشته را به‌مثابه شناخت تاریخی در اختیار مخاطبان خود قرار می‌دهند.^۱ به‌هنگام تبیین رویدادهای تاریخی، مفروضات خود پیرامون هستی‌شناسی پدیده‌های انسانی و اجتماعی را به‌دنیای گذشتگان می‌برند و اسلوب‌های روش‌شناسانه خود را در توصیف‌ها و تبیین‌های تاریخی جاری می‌سازند. به‌تعبیر شکاک، مورخان کار خود را با اصول و باورهای ازپیش‌موجود آغاز می‌کنند و مطالبی که می‌نویسند نیز در تناسب و سازگاری با این چارچوب شکل می‌گیرد. پذیرش این امر که هر مورخی ناگزیر از به‌کاربردن اصول و استانداردهای مقبول خود در ارزیابی شواهد از حیث بازنمایی حقیقی گذشته، تمییز امور بی‌اهمیت از بااهمیت و ارائه تبیین علی خود از رویدادهای مربوطه است، بدین معناست که دستیابی به تصویری از گذشته که عینی و فارغ از پیش‌داوری‌های مورخان باشد، ممکن نیست. صورت‌بندی منطقی این استدلال شکاک، چنین است:

الف: هرگونه تاریخ‌پژوهی، مستلزم ارزیابی شواهد از سوی مورخ جهت بازنمایی رویدادهای گذشته است.

ب: استانداردها و معیارهای به‌کارگرفته‌شده از سوی مورخان در چنین ارزیابی‌ای، در تناسب با هر مورخ (یا دسته‌ای خاص از مورخان با نظام فکری واحد)، متغیر است.

ج: هر یک از این استانداردها، در ذات خود متعصبانه و پیش‌داورانه است.

د: هیچ مرتبه فراتری از استانداردها و ارزش‌ها جهت ارزیابی استانداردهای مرتبه فروتر

وجود ندارد.

۱. بابک احمدی، رساله تاریخ، ص ۱۱.

ه: در نتیجه، اختلاف قرائت‌های ارائه شده از سوی مورخان حول محور رویدادی واحد، به چیزی جز شکاکیت در مورد امکان دانش تاریخی، منتهی نمی‌شود.^۱

الگوی استدلال شکاک در این چالش، بدین قرار است که او نخست تصویری پوزیتیویستی از دانش به مثابه بازتاب عینی جهان در آینه ذهن را مبنا قرار می‌دهد که بر اساس آن، جهان دربردارنده ساختارهای شناسایی نشده، اما با وجود این، قابل شناسایی است. این واقعیت‌ها، تنها نیازمند فاعلان شناسایی است که به دور از تأثیر پیش‌پنداشت‌های خود، به رونوشت‌برداری و کشف آنها نایل شوند. شکاک، سپس توصیف خود از منطق تفکر تاریخی را مقدمه دوم استدلال خویش قرار می‌دهد. بر اساس این مقدمه، اصول و استانداردهای مورد استفاده مورخان در فرآیند شکل‌گیری یک گزارش تاریخی، پیش‌پنداشت‌ها و طرح‌های مفهومی صرفاً ذهنی هستند که به چیزی جز قلب و وارونه جلوه‌دادن واقعیت‌های تاریخی منجر نمی‌شود؛ به بیانی دیگر، گزارش‌های مورخان از زندگی کارگزاران مورد مطالعه، نه بازنمایی حقیقی آن، بلکه صرفاً بیانگر روشی است که مورخان از آن طریق، گذشته را می‌نگرند. در نتیجه، دستیابی به شناخت تاریخی، ممکن نیست.

۳. چالش‌های روش‌شناسانه

تأکید بر اینکه مورخان می‌توانند با تکیه بر شواهد برجای مانده از گذشته، به بازنمایی حقیقی از گذشته مزبور بپردازند، از مفروضاتی است که امکان دانش تاریخی مشروط به صدق آن می‌باشد؛ اما این مفروضه نیز زیر سایه تردیدهای شکاکانه قرار گرفته است.

چالش اول، بر این دلالت دارد که شواهد در دسترس مورخ، به مثابه تنها نقطه اتصال او به گذشته، قابلیت بازنمایی عینی گذشته انسانی را ندارد؛ زیرا شاهدان و گواهان، از میان

1. Jack W. Meiland, *Scepticism And Historical Knowledge*, p. 83-89.

میلیون‌ها حادثه و واقعیت پیرامون خود، دست به‌گزینش زده‌اند.^۱ آنها هستند که تعیین می‌کنند چه چیزی شایسته ثبت در اثرشان است و چه چیزی را باید رها کرد. این امر، باعث شده است که مورخان و مخاطبان معاصر، از دستیابی به کلیت گذشته محروم شوند و تنها تصویری محدود از گذشته بشریت، آن هم از عینک راویان و گواهان داشته باشند.^۲ به تعبیر ادوارد هالت کار^۳ (۱۸۹۲-۱۹۸۲م)، واقعیت‌های تاریخی هرگز خالص به ما نمی‌رسند؛ زیرا به صورت خالص، نه وجود داشته‌اند و نه می‌تواند وجود داشته باشد.^۴ در استدلال شکاک، همین‌گزینش، اجتناب‌ناپذیر است که عناصر ذهنی^۵ را وارد شواهد تاریخی می‌کند. تأثیر این عناصر ذهنی بر تاریخ‌نگاری، تا بدان‌جا پیش می‌رود که گاهی اوقات منبعی حکم به وقوع یک رویداد و کنش می‌کند؛ درحالی‌که منبع دیگر چنین حکمی را رد کرده و گزارش متضاد و گاه در تناقض با گزارش سایر منابع از رویدادها ارائه می‌کند. یا در مواردی، شواهد در دسترس، متأثر از تفاوت معیارهای اهمیت راوی و مورخ، گزارشی از شرایط فرهنگی جامعه مورد نیاز مورخ نمی‌دهند.^۶ مسئله زمانی حادث می‌شود که در ارائه ملاکی بین‌الذهانی،^۷ جهت‌دوری میان این تفاسیر متعارض درمی‌مانیم؛ به عبارتی دیگر، توصیف‌ها و تبیین‌های معطوف به زندگی انسان در گذشته، به منظور

۱. آرنولد توینبی، مورخ و تاریخ، ترجمه: حسن کامشاد، ص ۲۲ - ۲۳؛ گوردون چایلد، تاریخ، ترجمه: سعید حمیدیان، ص ۴۰.

۲. ج. ر. التون، شیوه تاریخ‌نگاری، منصوره اتحادیه، ص ۵۹؛ ویلیام هنری، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه: ضیاءالدین علایی طباطبایی، ص ۱۱۰.

3. Edward Hallett Carr.

۴. ئی ایچ کار، تاریخ چیست؟، ترجمه: حسن کامشاد، ص ۵۰.

5. Subjective.

۶. مایکل استنفورد، درآمدی بر تاریخ‌پژوهی، ترجمه: مسعود صادقی، ص ۵۷.

7. Intersubjective.

توجیه شدن، به خود واقعیت‌ها همچون یک معیار نهایی در حل اختلاف میان توصیفات تاریخی دسترسی ندارند. هنگامی که دو یا چند مورخ، به ارائه توصیفات متعارض از کنش‌های مربوطه در گذشته و علل و پیامدهای آن می‌پردازند، این مسئله برجسته می‌شود: با چه معیار و ملاکی به ارزیابی و داوری میان این روایت‌های متعارض بپردازیم؟ دانشمندان علوم طبیعی در چنین بزنگاهی، تجربه را معیار داوری قرار می‌دهند؛ اما آیا مورخان از چنین امکانی برخوردارند؟ پاسخ، قطعاً منفی است. پس، مورخان چگونه یک توصیف را بر سایر توصیفات ترجیح می‌دهند؟ اینجاست که مورخان با چالشی جدی مواجه می‌شوند. تنها ابزاری که در ترجیح یک روایت بر روایت دیگر وجود دارد، مقایسه روایت مربوطه با روایت‌های پیش‌تر پذیرفته‌شده است. هیچ دسترسی به خود واقعیت‌های تاریخی در راستای توجیه یا رد، وجود ندارد.^۱

به نظر می‌رسد، شکاک در این استدلال خود، ضمن پیروی از الگوی استدلال‌های شکاکانه، مشخصات سخت‌گیرانه‌ای را برای تلقی شواهد در دسترس مورخ همچون منبع توجیه معرفتی بین‌الذّهانی وضع کرده است. بر مبنای استدلال شکاک، شواهد به‌جامانده از گذشته، تنها در صورتی منبع توجیه معرفتی قابل‌اعتمادی تلقی می‌شوند که به‌مانند گزاره‌های مشاهده‌تی مورد استفاده دانشمندان علوم طبیعی، قابلیت محک‌خوردن به وسیله تجربه را داشته باشند و به‌مانند شواهد مورد استفاده دانشمندان علوم طبیعی، ماهیتی غیرانسانی و شیء‌محورانه پیدا کنند. شکاک، سپس ضمن برشمردن تأثیر عناصر ذهنی بر شکل‌گیری شواهد تاریخی و همچنین، عدم امکان آزمون تجربی این شواهد، حکم به عدم برآورده شدن شرایط مطلوب خود نموده و قابلیت شواهد تاریخی در بازنمایی عینی و بین‌الذّهانی رویدادهای گذشته را به پرسش می‌کشد.

۱. کیت جنکینز، *بازاندیشی تاریخی*، ترجمه: ساغر صادقیان، ص ۳۱.

پذیرش گواهی، به مثابه منبع توجیه معرفتی معتبر در ترسیم سیمای گذشته، دومین مفروضه روشی است که از چالش‌های شکاک مصون نمانده است؛ چالشی که بیش از همه، با نام هیوم (۱۷۷۶م)^۱ پیوند خورده است. بر این اساس، شواهدی که مورخان در گزارش‌های خود استفاده می‌کنند، غالباً برگرفته از متونی است که یا از سوی افراد حاضر در زمان رویدادها و یا از سوی افرادی پس از وقوع رویدادها نگاشته شده‌اند. در اینجا به گزارش‌های شاهدان رویدادها عنوان «گواهی»، و به شاهد ارائه‌دهنده گواهی عنوان «گواه» اطلاق می‌شود. مورخان به منظور محقق ساختن تلقی معیار خود از معرفت است که گواهی را به عنوان منبع توجیه معرفتی، با گونه‌ای ارزیابی درباره شخص گواه ملازم می‌سازند؛ به تعبیر دیگر، گواهی افراد هنگامی به معرفت و توجیه معرفتی می‌انجامد که وثاقت گواه محرز شود و یا حداقل با تردید همراه نباشد. اگر مورخان شخصی را مشهور به دروغ‌گویی و یا فریبکاری یابند، گواهی او را منبع توجیه معرفتی موثقی تلقی نمی‌کنند. بدین منظور، مورخان به هنگام استفاده از یک گواهی، به ارزیابی شخص گواه می‌پردازند تا مطمئن شوند در گفته‌ها و نوشته‌های او، سابقه دروغ‌گویی وجود دارد یا خیر؛ اگر نداشت، شهادت او را حمل بر صحت می‌کنند؛ اما بر اساس انتقاد هیوم، از مشهور بودن به راست‌گویی، نمی‌توان صدق‌القول یا صادق بودن گواهی را نتیجه گرفت؛ چون اولین دروغی که هر انسان در عمرش می‌گوید، نخستین دروغی است که می‌گوید و هیچ‌گاه اولین دروغ انسان، دومین دروغ انسان نیست. اگر اولین دروغی که من در عمرم می‌گویم، اولین دروغ است، معنایش این است که قبلاً هیچ دروغی نگفته‌ام؛ اما از اینکه تاکنون در تمام عمرم هیچ دروغی نگفته‌ام، نمی‌توان نتیجه گرفت که هیچ دروغی نخواهم گفت. شاید این دروغ مورد بحث، اولین دروغی است که می‌گویم.^۲

1. David Hume.

۲. مصطفی ملکیان، ایمان و تعقل، ص ۴۰ - ۴۳.

ساختار استدلال شکاک در چالش بالا، از این طرح پیروی می‌کند. نخست آنکه هرگونه ادعای معرفتی جهت دریافت عنوان شناخت، مستلزم خطاناپذیری و یقین است. از این رو، مورخان، تنها در صورتی می‌توانند به پژوهش‌های خود عنوان معرفت اطلاق کنند که شواهد و منابع توجیه معرفتی آنان، خطاناپذیر باشد؛ اما از آنجاکه گواهی به‌مثابه مهم‌ترین منبع توجیه معرفتی آنان همواره در مظان خطا و اشتباه قرار دارد، دعاوی شناختی مورخان، مستلزم صدق گزارش‌های آنان نیست. مفروضه مهم در این استدلال شکاک، شرط خطاناپذیری معرفت است. بر اساس این اصل، معرفت فاعل شناسا/مورخ به گزاره‌ای/گزارش‌های تاریخی، خطاناپذیر است؛ اگر و فقط اگر شواهد/گواهی گواه، صدق گزارش‌های او را ضروری کند.^۱ وضع این شرایط سخت‌گیرانه است که امکان دستیابی مورخ به شناخت ابژه‌های مورد بررسی‌اش را دور از دسترس می‌سازد.

اکنون باید به سراغ سومین چالش روش‌شناسانه فراروی دانش تاریخی برویم. به طور معمول، میان وقوع یک رویداد تاریخی و گزارش این رویداد از سوی شاهدان و گواهان، مدتی فاصله زمانی - که گاهی بسیار طولانی است - ، وجود دارد. مورخ به هنگام استناد به شهادت گواه، فرض را بر این گذاشته است که حافظه، منبعی معتبر در توجیه گزارش‌های تاریخی است و از این رو، استناد گواه بر حافظه‌اش در گزارش رویداد مورد نظر، از حیث بازنمایی صحیح گذشته معتبر است؛ اما شکاکان، اعتبار چنین استنادی را به زیر سؤال برده‌اند. به عقیده آنان، حتی اگر بپذیریم گذشته‌ای واقعی وجود دارد که باورهای مستند به حافظه ما، توصیف‌کننده آن است، چگونه می‌توانیم از بازنمایی عینی گزاره‌های تاریخی مستند به حافظه خود، مطمئن باشیم؟^۲ بر اساس چالش مزبور، گاهی اوقات واجد خاطراتی هستیم که بعداً پی به کاذب بودن آن می‌بریم؛ برای نمونه، خاطره خود از میزی

۱. محسن زمانی، *آشنایی با معرفت‌شناسی*، ص ۳۵.

2. Jack W. Meiland, *Scepticism And Historical Knowledge*, p. 127.

قهوه‌ای را از طریق مراجعه به میز مورد نظر می‌سنجیم و سپس، حکم به کاذب بودن یادآوری خود از میز می‌نماییم. در این موارد، متعلق «باور مستند به حافظه»، موجود و قابل مشاهده است. از این رو، به کاذب بودن برخی از باورهای حافظه‌ای خود یقین داریم. حال، اگر برخی از «باورهای مستند به حافظه» ما کاذب باشد، در آن صورت، پرسش از صدق سایر «باورهای مستند به حافظه»، شکی معقول است. با توجه به این استدلال، چه توجیهی برای صدق باورهای مستند به حافظه‌ای داریم که متعلق آن، رویدادهای تاریخی تجربه‌ناپذیر است؟ در چنین مواردی، امکان مراجعه به رویداد تاریخی مورد بحث را نداریم؛ تا بدان وسیله، اعتبار بازنمایی باور مستند به حافظه را بسنجیم. چالش مزبور، زمانی جدی‌تر خواهد شد که به طرح این پرسش بپردازیم: آیا هیچ راهی برای احراز صدق باورهای مستند به حافظه وجود دارد؟ به بیانی دیگر، اگر مشاهده مستقیم رویدادهایی که باورهای مستند به حافظه ما در مقام توصیف آنها برآمده‌اند، برایمان ممکن نیست، در آن صورت، هیچ روش و امکانی جهت پی بردن به صدق و یا کذب گزارش‌های مستند به حافظه را نخواهیم داشت؛ چالشی که هرگونه احکام تاریخی ما را به حالت تعلیق درمی‌آورد و به تبعش، دعوی شناخت از سوی مورخان را ناموجه می‌سازد.^۱

روح حاکم بر ساختار استدلال شکاکانه بالا، تلاش برای ارزیابی شناختی شواهد مورد استناد مورخان است. طبیعتاً شکاک برای محقق ساختن این ارزیابی خود از حافظه، نیازمند معیاری است. معیاری که او در این اعتبارسنجی خود از حافظه مورد استفاده قرار داده، همان معیاری است که به طور معمول، در ارزیابی گزاره‌های برآمده از ادراک حسی مورد استناد قرار می‌گیرد. در واقع، او یک شیوه ارزیابی منابع توجیه معرفتی را که به نظر می‌رسد خاص آن منبع توجیه معرفتی است، از زمینه معرفتی خود جدا کرده و در زمینه

1. Ibid, p. 122.

معرفتی دیگر به کار برده است. ساختار این استدلال شکاکانه او، چنین است: احراز صدق گزارش‌های تاریخی، نیازمند ارزیابی معرفتی و اعتبارسنجی منابع توجیه معرفتی مورخان است. معیار این ارزیابی معرفتی، مشاهده تناظر و تطابق دعاوی معرفتی با متعلق دعاوی معرفتی است. امکان مشاهده چنین تناظری در مورد گزارش‌های مستند به حافظه گواهان و شاهدان که یگانه راه دسترسی مورخان به گذشته مورد بحث است، وجود ندارد. از این رو، احراز صدق گزارش‌های مستند به حافظه شاهدان رویدادها، جزئی از امکانات معرفتی مورخان نیست.

تأکید بر آنکه زبانی را که توسط کاربران یک جامعه زبانی به کار برده می‌شود، کاربران جامعه زبانی دیگر می‌توانند به درستی تفسیر کنند، یکی دیگر از مهم‌ترین فرض‌هایی است که امکان دانش تاریخی را برای ما متصور می‌سازد؛^۱ زیرا بیشتر شواهد پیش روی مورخان که واسطه شناخت آنان و ما از گذشته می‌باشد، متونی است که از گذشته بر جای می‌ماند؛ اما این انگاره، هم‌اکنون به چالش کشیده شده است. مک‌اللا^۲ (۱۹۳۷م)، چالش مزبور را این‌گونه طرح می‌کند: آیا فهم و شناخت ما از متون به‌جای‌مانده از گذشته می‌تواند عینی باشد یا خیر؟^۳ به نظر می‌رسد، آنچه زمینه‌ساز پدیدآمدن چنین پرسشی می‌شود، تصویری از معناداری گزاره‌هایی است که در توصیف جهان به کار می‌بریم؛ نظریه‌ای که امروزه با نام «تحقیق‌پذیری»^۴ می‌شناسیم. این چالش، معطوف به عدم امکان کشف معنای گزارش‌های تاریخی و یا بی‌معنایی گزاره‌های ناظر به گذشته است که آن را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

1. Murray G, Murphey, {op.cit}, p. x.

2. C. Behan McCullagh.

3. McCullagh, c. behan, *Can our understanding of old texts be objective?*, vol 30, p. 302- 305.

4. Principle of Verification.

الف. تحقیق‌پذیری یک گزاره (p)، شرط ضروری و کافی برای معناداری آن گزاره است.

ب. اگر «p» گزاره‌ای درباره رویدادهای گذشته باشد، بدین معنا که وضعیتی از امور در زمان معینی از گذشته را در مقابل دیگر وضعیت‌های ممکن تأیید می‌کند، در آن صورت، گزاره‌ای تجربی در نظر گرفته می‌شود که احراز صدقش، متأثر از تعریف آن نیست. در واقع، گزارش‌های ناظر بر رویدادهای گذشته، گزاره‌هایی پسینی هستند؛ نه پیشینی.

ج. اگر گزارش‌های تاریخی، توصیف‌های ناظر بر رویدادهای گذشته باشند، نمی‌توانند شرط تحقیق‌پذیری در گزاره‌ها را برآورده سازند؛ زیرا اگر مشاهده تجربی وضعیت‌های امور متعلق گزاره‌ها، تنها روش تحقیق‌پذیری آنها باشد، در آن صورت، متأثر از ناتوانی مورخان در بازگشت به گذشته و مشاهده تحقیق‌پذیری وضعیت‌های امور مورد توصیف خود (رویدادهای گذشته)، گزارش‌های تاریخی معیار تحقیق‌پذیری را برآورده نمی‌سازند.

د. در نتیجه، با توجه به سه مقدمه بالا، گزاره‌های مورخان پیرامون رویدادهای گذشته، بی‌معنا هستند.^۱

شکاک، در ساختار این استدلال شکاکانه، تعهد به صدق مقدمه‌ای را از مخاطب می‌طلبد که نتیجه‌ای جز افتادن به دام شکاکیت ندارد. این مقدمه، همان پذیرش تحقیق‌پذیری به عنوان معیار معناداری است. بر اساس این معیار، یک جمله بامعنا تلقی می‌شود؛ اگر و فقط اگر مجموعه‌ای از تجربیات ممکن برای یک فرد وجود داشته باشد که بتواند صدق آن جمله را نشان دهد؛ یعنی اگر کسی بخواهد به شکل معناداری سخن بگوید، باید بتواند شیوه تحقیق‌پذیری تجربی آنچه را به زبان می‌آورد، تعیین کند.^۲ پذیرش

1. Jack W. Meiland, *Scepticism And Historical Knowledge*, p. 144.

۲. ویلیام جی لایکن، *درآمدی به فلسفه زبان*، ترجمه: میثم محمدامینی، ص ۱۸۴؛ ویلیام بی آلستون، *فلسفه زبان*، ترجمه: احمد ایرانمنش و احمد رضا جلیلی، ص ۱۶۸.

این معیار، بدین معناست که گزارش‌های مورخان، تنها در صورتی معنادار است که پذیرای آزمون تجربی باشد. حال، اگر پژوهش‌های تاریخی، به جهت ماهیت ذاتی آن، امکان دسترسی مستقیم و تجربی به گذشته را ندراند، در آن صورت، انتظار معناداری گزاره‌هایی که به‌مثابه دانش تاریخی به جامعه عرضه می‌کنند، انتظاری به دور از واقعیت است.

نتیجه

کاربست دانش تاریخی در مشروعیت‌بخشی به جهان‌نگری صاحبان قدرت، به‌ویژه در جوامعی که تحت لوای خوانشی ایدئولوژیک از سنت قرار دارند، اعتبارسنجی این حوزه معرفتی را ضرورت می‌بخشد. متعاقب این ضرورت‌ها، اعتبارسنجی‌هایی با معیار قراردادن تصویری آرمانی از معرفت در تاریخ اندیشه بشری شکل گرفت؛ اما از آن جهت که به‌طور معمول، این معیارها از زمینه‌های معرفتی متفاوت از دانش تاریخی اخذ شده بود، شرایطی را برای پذیرش گزارش‌های مورخان به‌مثابه معرفت در نظر می‌گرفت که از توانایی‌های متصور در این زمینه معرفتی خارج بود؛ امری که به‌تبع آن، موجبات پدیدآمدن تردیدهای شکاکانه در خصوص دانش تاریخی می‌شد؛ تردیدهای شکاکانه‌ای که در این مقاله، تحت عنوان «مسئله شناخت تاریخی» مورد بررسی قرار گرفت. تاریخ‌نظریه شناخت تاریخی، مؤیدی بر پدیدآمدن مسئله شناخت تاریخی بر این اساس بود؛ برای نمونه، یونانیان باستان با معیار قراردادن ریاضیات به‌مثابه سنخ آرمانی معرفت، به امتناع دانش تاریخی حکم نمودند و یا در قرون جدید، با افزایش حیثیت علوم طبیعی و پذیرش آن، همچون معیار اعلای معرفت، تردید در برآورده‌شدن چنین معیاری از سوی مورخان، به مسئله‌ای جدی تبدیل شد. در قرن بیستم نیز با مبنا قرارگرفتن بازنمایی آینه‌وار از جهان به‌مثابه معرفت عینی، تردید در خصوص توانایی‌های معرفتی دانش تاریخی، امری جدی‌تر شد.

با عطف نظر به این شرایط، در صدد طرح مسئله شناخت تاریخی و آسیب‌شناسی زمینه‌های معرفتی موجد آن برآمدیم. در این راستا، کوشیدیم با مبنا قرار دادن تعریف میلند از دانش تاریخی، ارکان معرفت تاریخی را بازشناخته و با تکیه بر این ارکان، دسته‌بندی‌ای از چالش‌های تشکیل‌دهنده مسئله شناخت تاریخی ارائه نماییم. در این راستا، چالش‌های شکاکانه فراوی دانش تاریخی را در قالب چالش‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه دسته‌بندی کرده و سپس، به ارائه موردی مفروضات ضروری از برای امکان دانش تاریخی و تردیدهای شکاکانه‌ای که در مورد هریک از این مفروضات وجود دارد، پرداختیم.

چالش‌های هستی‌شناسانه، تردیدهایی بود که اصل وجود گذشته‌ای واقعی به‌مثابه متعلق دانش تاریخی را نشانه گرفته بود. به پرسش کشیدن اصل وجود جهان خارج از ذهن، اصل واقعیت‌داشتن گذشته و اصل تحقق خارجی کنش‌های انسانی در گذشته، سه مصداق چالش‌های هستی‌شناسانه بود که به تفصیل بررسی شد. چالش‌های معرفت‌شناسانه، توانایی‌های مورخان به‌مثابه فاعلان شناسایی را به زیر سایه تردید می‌برد. تردید در فهم عینی کنش‌های کارگزاران انسانی، شک در امکان درک فرهنگ‌های متفاوت از فرهنگ مورخان و آمیختگی منطق تفکر تاریخی با نظریات و طرح‌های مفهومی مورخان، نمونه‌هایی از چالش‌های معرفت‌شناسانه بود. چالش‌های روش‌شناسانه، قابلیت شواهد در دسترس مورخان در بازنمایی عینی کنش‌های انسانی را نشانه گرفته بود. تأکید بر گزینشی بودن شواهد تاریخی، ضعف ذاتی اعتبار گواهی و حافظه در بازنمایی همه‌جانبه گذشته و درنهایت، بی‌معنایی شواهد مکتوب مورد استناد مورخان، از جمله مواردی بود که در اثبات مدعای شکاک بدان استناد شد.

به هنگام طرح هریک از این چالش‌ها، مشخص شد که مجموعه چالش‌های تشکیل‌دهنده دانش تاریخی، از الگویی پیروی می‌کنند که امروزه تحت عنوان «ساختار استدلال شکاکانه» شناخته می‌شود. بر این اساس، شکاکان در مورد امکان دانش تاریخی،

تعهد مخاطبان به تصویری معیار از معرفت آرمانی، منابع توجیه معرفتی، هستی‌شناسی پدیده‌های انسانی و یا معیارهای معناداری را می‌طلبند و سپس، با بیان محدودیت‌های عارض بر زمینه معرفتی تاریخ‌پژوهی، چالش‌های شکاکانه خود را معقول جلوه می‌دادند. ساختار استدلال شکاک در طرح مسئله شناخت تاریخی، از این الگو پیروی می‌کرد: معرفت به گزاره‌های تاریخی، مستلزم داشتن توجیهی در مرتبه k است؛ منظور، توجیه معرفتی آرمانی مورد استفاده در دیگر زمینه‌های معرفتی است. گزاره‌های تاریخی نمی‌تواند دارای توجیه در مرتبه k باشند. در نتیجه، هرگز نمی‌توان به گزاره‌های تاریخی معرفت پیدا کرد؛ به بیانی دقیق‌تر، مسئله شناخت تاریخی، برآیند تحمیل معیارها و آرمان‌های معرفتی دیگر زمینه‌های معرفتی، به زمینه معرفتی دانش تاریخی است. به همین جهت، هرگونه تلاش در جهت پاسخ به مسئله شناخت تاریخی، مستلزم بازشناسی الگو و مفروضات بنیادینی است که ساختار و محتوای استدلال شکاک را تشکیل می‌دهد؛ چراکه تنها پس از وضوح یافتن این چالش‌هاست که می‌توانیم به بصیرت‌هایی جهت حل یا منحل کردن مسئله شناخت تاریخی دست یابیم و متعاقب آن، بدین سؤال پاسخ دهیم که: آیا شناخت تاریخی ممکن است؟ و اگر ممکن است، این شناخت به چه معناست؟

منابع

۱. احمدی، بابک، رساله تاریخ، تهران: نشر مرکز، دوم، ۱۳۸۷.
۲. استنفورد، مایکل، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه: مسعود صادقی، تهران: سمت و دانشگاه امام صادق (ع)، سوم، ۱۳۸۶.
۳. ایگرس، گنورگ، تاریخ‌نگاری در سده بیستم، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، تهران: سمت، اول، ۱۳۸۹.
۴. آلستون، ویلیام پی، فلسفه زبان، ترجمه احمد ایرانمنش و احمدرضا جلیلی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۱.
۵. یومپا، لئون، فلسفه تاریخ، چاپ‌شده در نگرش‌های نوین در فلسفه، جلد دوم، مسعود صادقی، چاپ دوم، قم: کتاب طه، ۱۳۸۳.
۶. تریگ، راجر، فهم علم اجتماعی، ترجمه: شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر نی، دوم، ۱۳۸۶.
۷. التون، ج.ر، شیوه تاریخ‌نگاری، ترجمه: منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۶.
۸. توینبی، آرنولد، مورخ و تاریخ، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: خوارزمی، اول، ۱۳۷۰.
۹. جنکینز، کیت، بازاندیشی تاریخی، ترجمه: ساغر صادقیان، تهران: نشر مرکز، اول، ۱۳۸۴.
۱۰. چایلد، گوردون، تاریخ، ترجمه: سعید حمیدیان، تهران: امیرکبیر، اول، ۲۵۳۵.
۱۱. چرچلند، پاول، ماده و آگاهی، ترجمه: امیر غلامی، تهران: نشر مرکز، اول، ۱۳۸۶.
۱۲. راسل، برتراند، تحلیل ذهن، ترجمه: منوچهر بزرگمهر، تهران: خوارزمی، دوم، ۱۳۵۷.
۱۳. رضوی، ابوالفضل، فلسفه انتقادی تاریخ، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، اول، ۱۳۹۱.
۱۴. رورتی، ریچارد، فلسفه و آیین طبیعت، ترجمه: مرتضی نوری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۰.
۱۵. زمانی، محسن، آشنایی با معرفت‌شناسی، تهران: هرمس، اول، ۱۳۹۱.
۱۶. شمس، منصور، آشنایی با معرفت‌شناسی، تهران: طرح نو، دوم، ۱۳۸۷.
۱۷. فولکیه، پل، هستی‌شناسی (بحث وجود)، ترجمه: یحیی مهدوی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، اول، ۱۳۷۸.

۱۸. فی، برابان، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
۱۹. فیومرتن، ریچارد، *معرفت‌شناسی*، ترجمه: جلال پیکانی، تهران: حکمت، اول، ۱۳۹۰.
۲۰. کار، ئی ایچ، *تاریخ چیست؟*، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: خوارزمی، ششم، ۱۳۸۷.
۲۱. کالینگوود، رابین جورج، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه: علی‌اکبر مهدیان، تهران: کتاب آمه، دوم، ۱۳۸۹.
۲۲. گری لینگ، ای.سی، اسکات استرجن و ام.جی مارتین، *معرفت‌شناسی*، ترجمه: امیر مازیار، تهران: اول، حکمت.
۲۳. لاندسمان، چارلز، *درآمدی بر معرفت‌شناسی*، ترجمه: مهدی مطهری، قم: دفتر نشر معارف، اول، ۱۳۹۰.
۲۴. لایکن، ویلیام جی، *درآمدی به فلسفه زبان*، ترجمه: میثم محمدامینی، تهران: هرمس، اول، ۱۳۹۲.
۲۵. مکالا، سی‌بی‌ین، *بنیادهای علم تاریخ*، ترجمه: احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، اول، ۱۳۸۷.
۲۶. ملکیان، مصطفی، *ایمان و تعقل*، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، اول، ۱۳۸۸.
۲۷. موزر. پل، مولدر و ترو، *درآمدی موضوعی بر معرفت‌شناسی معاصر*، ترجمه: رحمت‌الله رضایی، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.
۲۸. والش، ویلیام هنری، *مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ*، ترجمه: ضیاء‌الدین علایی طباطبایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
29. McCullagh, c. behan, *Can our understanding of old texts be objective?*, History and Theory, 1991.
30. McCullagh, c. behan, *the truth of history*, New york and London, routledge, 1998.
31. Meiland, jack w, *historical knowledge*, in A companion to epistemology, Wiley-Blackwell, 2010.
32. Meiland, jack w, *Scepticism And Historical Knowledge*, New York, Random House, 1965.
33. Murphey, Murray G, *Philosophical Foundations of Historical Knowledge*, Albany, State University of New York Press, 1994.
34. Nagel, Thomas, *What does it all mean?*, new york, oxford university press, 1987.